



تقدیم به

استاد احمد سمیعی

که در مدتی بیش از نیم قرن، بدون هیچ‌گونه خودنمایی و در عین پوشیدگی، بزرگ‌ترین خدمتگزار فرهنگ ایران و زبان فارسی بوده است.

ذو بحرین، مشکل بزرگ عروض قدیم

ابوالحسن نجفی

ذو بحرین، که آن را ملون یا متلون نیز می‌نامند، یکی از صنایع بدیعی است و به شعری اطلاق می‌شود که بتوان آن را بر دو وزن مختلف خواند بی آنکه کلمات شعر تغییر کند یا جابه‌جا شود، مانند بیت زیر:

خواجه در ابریشم و ما در گلیم عاقبت ای دل همه یک سر گلیم

(اهلی شیرازی)

که هم بر وزن «فاعلاتن فاعلاتن فاعلان» خوانده می‌شود (مانند این بیت: ما ز یازان چشم یاری داشتیم / خود غلط بود آنچه می‌پنداشتیم. - حافظ) و هم بر وزن «مفتعلن مفتعلن فاعلان» (مانند این بیت: آتش سوزان نکند با سپند / آنچه کند دود دل دردمند. - سعدی) بیت فوق از اهلی شیرازی منتخب از منظومه‌ای است با عنوان سحر حلال در دو هزار بیت که همه آنها را بدون کوچک‌ترین تغییر یا جابه‌جایی کلمات می‌توان بر همین دو وزن خواند. اشعاری نیز هست که می‌توان آنها را بر بیش از دو وزن خواند، مانند بیت زیر:

لب تو حامی لؤلؤ خط تو مرکز لاله شب تو حامل کوب مه تو با خط هاله

(سلمان ساوجی)

که بر سه وزن قابل خواندن است: ۱. فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن ۲. مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن ۳. مفاعیلن فاعلاتن مفاعیلن فاعلاتن

حتی اشعاری هست که قابل خواندن بر چهار وزن مختلف است، مانند بیت زیر:

نرگس جادوی تو آهوی چین نافه آهوی تو خال جبین

(زین الدین محمود واصفی)

۱. فاعلاتن فاعلاتن فاعلن ۲. فاعلاتن فعلاتن فعلن ۳. مفتعلن مفتعلن فاعلن ۴. فاعلاتن
مفاعلن فعلن

حتی اشعاری با بیش از چهار وزن دیده شده است و همه آنها را نیز تسامحاً ذوبحرین می‌نامند. صاحب حدائق السحر فی دقائق الشعر از شاعری به نام خورشیدی نام می‌برد که بیتی بر سی و اند وزن سروده است.^۱

می‌دانیم که هر کلمه، یا ترکیبی از چند کلمه، دارای وزن معینی است که بر طبق آن وزن شعر مشخص می‌شود. مثلاً در این مصراع: «توانا بُود هر که دانا بُود»، کلمه‌های «توانا» و «بُود هر» و «که دانا» بر وزن «فَعولن» و کلمه «بُود» بر وزن «فَعَل» است و مجموع آنها بر وزن «فَعولن فَعولن فَعولن فَعَل» است و این وزن مثلاً در شاهنامه فردوسی، اگر شمار ابیات آن را ۵۰۰۰۰ بدانیم، صد هزار بار عیناً تکرار شده است. پس چگونه است که یک شعر را بدون تغییر دادن یا جابه‌جا کردن کلمات بتوان بر دو یا چند وزن خواند؟

ذوبحرین یکی از صنایع بدیعی است و بنابراین بیشتر در کتب بدیع و کمتر در کتب عروض به آن پرداخته‌اند. قدیم‌ترین سندی که از این صنعت یاد می‌کند ظاهراً همان کتاب حدائق السحر فی دقائق الشعر است که می‌گوید:

این صنعت چنان باشد که شاعر بیتی گوید که آن را به دو وزن یا بیشتر بتوان خواند...
مثال از پارسی:

ای بُت سنگین دل سیمین قفا ای لب تو رحمت و غمزه بلا

در این بیت اگر «سین» سنگین و «سین» سیمین و «تا» ای تو و «غین» غمزه را مخفف^۲ خوانی بیت از بحر سریع باشد و تقطیعش چنین بُود: مفتعلن مفتعلن فاعلن، و اگر این چهار را مشدد^۲

۱) رشیدالدین محمد عمری کاتب بلخی معروف به وطواط، حدائق السحر فی دقائق الشعر، به اهتمام عباس اقبال، تهران ۱۳۰۸، ص ۵۴.
۲) تأکید از نگارنده است.

خوانی بیت از بحر رمل باشد و تقطیعش چنین بود: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن.^۳

این عیناً همان دو وزن بیتی است که در فوق از اهلی شیرازی آوردیم:

خواجه در ابریشم و ما در گلیم عاقبت ای دل همه یک سر گلیم

حال چگونه می توان کلمات این بیت اخیر را گاهی مشدد و گاهی مخفف ادا کرد تا این دو وزن مختلف به دست آید؟ نگارنده هرچه کوشیده نتوانسته است این کار را بکند. اگر خواننده گمان کند که از عهده این کار برمی آید خود امتحان کند!

کتاب حدائق السحر در قرن ششم هجری نوشته شده است. در قرن های بعد، محققان دیگر سعی کرده اند که این مشکل را به نحوی حل کنند. از جمله لغت نامه دهخدا، ذیل مدخل «متلون»، همان بیت را شاهد آورده و درپانوشت توضیح داده است که مخفف یعنی «مصوت کوتاه» و مشدد یعنی «مصوت بلند». این توضیح نه تنها مشکل را نمی گشاید بلکه بر ابهام آن می افزاید. مثلاً حرف «س» در کلمه «سیمین» را چگونه می توانیم با مصوت کوتاه ادا کنیم؟ مگر اینکه آن را «سمین» یا «سیمین» بخوانیم! یا حرف «س» در کلمه «سنگین» و حرف «غ» در کلمه «غمزه» را اگر بخواهیم با مصوت بلند بخوانیم لابد باید این دو کلمه را «سانگین» یا «سینگین» و «غامزه» یا «غیمزه» تلفظ کنیم!

کتاب های دیگر از توضیح مسئله چشم پوشیده و فقط به تعریف ذو بحرین اکتفا کرده اند. مثلاً کتاب معروف ذره نجفی در فن عروض و قافیه و بدیع که قریب یک قرن پیش تألیف شده است فقط به ذکر این نکته بسنده می کند: «این صنعت چنان است که شاعر بیتی گوید که به دو بحر یا بیشتر از بحور عروضیه خوانده شود.»^۴ سپس چند بیت محض نمونه می آورد بی آنکه توضیح دیگری بدهد.

در دوران اخیر، جلال الدین همایی پس از تعریف ذو بحرین و نقل شاهی که در حدائق السحر آمده است:

ای بُت سنگین دل سیمین قفا ای لب تو رحمت و غمزه بلا

۳) همان کتاب، ص ۵۴-۵۵.

۴) نجفقلی میرزا (آفاسردار)، ذره نجفی، بمبئی، ۲۹ مارس ۱۹۱۵، ص ۱۳۸.

به نوعی توضیح می پردازد: «چون کلمات این بیت را سنگین^۵ و با اشباع^۵ کسره‌ها بخوانی بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن می شود که آن را بحر رمل مسدّس می گویند. و چون کلمات را سبک^۵ و بدون کشش^۵ صوت تلفّظ کنی بر وزن مفتعلن مفتعلن فاعلن است که آن را بحر سریع می نامند»^۶.

چگونه می توانیم کلمات را سنگین یا سبک بخوانیم؟ و آیا هرگز می توان کلمه‌ای را بدون کشش صوت تلفّظ کرد؟ از این اصطلاحات معنای محصّلی بر نمی آید. تنها لفظ «اشباع» قابل تأمل است. پیروان عروض قدیم از چند دهه پیش در توضیح وزن‌های مختلف ذوبحرین منحصراً از اصطلاح «اشباع» استفاده می کنند و مثلاً می گویند که اگر در مصرع اول بیت فوق کسره اضافه کلمات «بت» و «دل» را به اشباع، یعنی با کشش طولانی تر، بخوانیم بر وزن «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» خواهد شد و اگر به اشباع نخوانیم بر وزن «مفتعلن مفتعلن فاعلن» خواهد بود.

این توضیح البته کافی نیست، اما اگر به معنای محدود اشباع کسره اکتفا نکنیم و معنای توسّعی آن را کشش بیشتر مصوّت‌ها بدانیم خواهیم گفت که در مصرع دوم علاوه بر کسره اضافه «لب» کلمه «و» (واو عطف) را نیز می توان یک بار به اشباع و بار دیگر بدون اشباع خواند تا همان دو وزن به دست آید.

اما این توضیح باز هم کافی نیست. زیرا مشخص نکرده‌ایم که کدام یک از مصوّت‌ها قابل اشباع است. بدیهی است که همه مصوّت‌ها را در هر کجای کلمه نمی توانیم به دلخواه کوتاه و بلند بخوانیم. فرق وزن شعر رسمی با وزن ترانه‌های عامیانه در همین است که نمی توان مصوّت‌های کلمات آن را به میل خود کوتاه و بلند ادا کرد.

سرانجام چه باید کرد تا شعری قابل خواندن به چند وزن باشد؟ از آنچه در عروض سنتی در این باب گفته‌اند قاعده مشخصی به دست نمی آید، نه از «مخفّف» و «مشدّد» حدائق السّحر در قرن ششم چیزی معلوم می شود و نه از «اشباع» عروضیان متأخر. فی المثل ممکن است کسی مدّعی شود که بیت زیر هم ذوبحرین است چون می توانیم

(۵) تأکید از نگارنده است.

(۶) جلال الدّین همایی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، تهران ۱۳۵۴، ص ۸۰.

آن را بر همان دو وزن مذکور در فوق، یعنی «مفتعلن مفتعلن فاعلن» و «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن»، قرائت کنیم:

ای همه هستی ز تو پیدا شده خاکِ ضعیف از تو توانا شده

(نظامی)

اما این ادعا باطل است، زیرا وزن دوم اگر هم بر تلفظ مصراع اول منطبق باشد قابل انطباق بر تلفظ مصراع دوم نیست، از آن رو که کلمات «ضعیف» و «توانا» را نمی‌توان به اشباع خواند مگر اینکه آنها را «ضاعیف» و «تاوانا» تلفظ کنیم! کاربرد اشباع نخست وابسته به کمیت مصوت‌هاست و سپس وابسته به محل وقوع آنها در کلمه. عروض قدیم از عهده توضیح این مسئله بر نمی‌آید چون نیاز به اطلاعات دیگری دارد که هرگز در عروض سنتی مطرح نشده است. توضیح آن به بیان ساده از این قرار است:^۷

مصوت‌های فارسی کمیت معینی دارند. از شش مصوت فارسی، سه مصوت - و - و - و (یعنی /a/ و /e/ و /o/) دارای کمیت کوتاه‌اند و سه مصوت «آ» و «ای» و «او» (یعنی /â/ و /i/ و /u/) دارای کمیت بلند. در وزن شعر، کمیت‌های کوتاه در صورتی می‌توانند بلند تلفظ شوند که در آخر کلمه واقع شده باشند، مانند کسره اضافه یا واو عطف (مصوت /o/) و یا ضمه آخر کلمه (مثلاً در کلمه «تو») و یا های غیرملفوظ^۸ (مانند مصوت آخر کلمات «خواجه» و «غمزه»). مصوت‌های بلند (به جز مصوت «آ») نیز می‌توانند، به اقتضای وزن منتخب شاعر، کوتاه تلفظ شوند به شرط آنکه اولاً مانند مصوت‌های کوتاه در پایان کلمه آمده باشند و ثانیاً پیش از مصوت یا همزه آغازی واقع شوند. مثلاً در شعر زیر چون مصوت بلند /i/ در کلمه «هاتفی» اولاً در پایان کلمه آمده و ثانیاً پیش از کلمه «از» که با همزه شروع شده است قرار دارد، شاعر به ضرورت وزن منتخب خود که «مفتعلن مفتعلن فاعلان» است کشش آن را کوتاه کرده است:

هاتفی از گوشه میخانه دوش گفتم بیخشد گنه می بنوش

(حافظ)

(۷) آنچه از این پس می‌آید تفصیل مطلبی است که نگارنده قبلاً به اختصار در مقاله‌ای مطرح کرده و در آن، برای نخستین بار، قواعد ذوبحرین را به دست داده است: رک. «اختیارات شاعری»، مجله جنگ اصفهان، تهران، تابستان ۱۳۵۲، ص ۱۷۹-۱۸۳.

(۸) های غیرملفوظ را «های بیان حرکت» نیز می‌نامند.

به طوری که گویی باید چنین خوانده شود: هاتفه از گوشه میخانه دوش.
اما ذو بحرین فقط مشروط به کوتاه و بلند خواندن مصوت های پایانی نیست. شرط
دیگری نیز لازم است. مثلاً در همان بیت سابق الذکر:

خواجه در ابریشم و ما در گلیم عاقبت ای دل همه یک سر گلیم

اگر «او عطف» را در مصراع اول و مصوت پایانی کلمه «همه» را در مصراع دوم با کشش
طولانی بخوانیم شعر بر وزن «فاعلاتن فاعلاتن فاعلان» خواهد شد، ولی کافی نیست که
این مصوت ها را با کشش کوتاه بخوانیم تا شعر بر وزن «مفتعلن مفتعلن فاعلان» شود،
بلکه شرط دیگری هم دارد و آن این است که همزه آغازی کلمات نیز حذف شود (یعنی
همزه «ابریشم» در مصراع اول و همزه «ای» در مصراع دوم). به عبارت دیگر گویی بیت
را باید به صورت زیر بنویسیم تا مطابق وزن اخیر خوانده شود:

خواجه دَر ابریشم و ما در گلیم عاقبتی دل همه یک سر گلیم^۹

حاصل کلام آنکه فقط با تغییر کمیّت مصوت های پایانی و با حفظ یا حذف همزه های
آغازی کلمات است که می توان بعضی از اشعار را بر دو یا چند وزن خواند.
عده ای از شاعران، علاوه بر استفاده از دو امکان فوق، نیز با مشدد و مخفف کردن
بعضی از کلمات، چند وزن مختلف به دست آورده اند. یکی از شاعران متأخر به نام
میرزا نعیم اصفهانی شعری ساخته که مطلع آن چنین است:

تو دَر یمِی و تو بحری و کان تو یمِ دُری و تو عقلی و جان

و با مشدد کردن کلمات «دُر» و «یم» و «یمی» و «بحری» و نیز البتّه با استفاده از کوتاه و
بلند کردن مصوت های پایانی، به هشت یا نه وزن مختلف دست یافته است. اما استفاده
از تشدید در حروف پایانی کلمات، مانند تغییر تلفظ و املاّی کلمات (مثلاً استعمال
«سُخوان» به جای «استخوان»)، در حقیقت تجاوز از قاعده ذو بحرین است که فقط
منحصر است به حذف یا حفظ همزه آغازی و تغییر کشش مصوت های پایانی کلمات.

* * *

۹) برای آسان تر خواندن این بیت، آن را به تفکیک هجاها آوانویسی می کنیم:

xâ/ je/ da/ rab/ ri/ ša/ mo/ mâ/ dar/ ge/ lim

'â/ qe/ ba/ tey/ del/ ha/ me/ yek/ sar/ ge/ lim

در آغاز این مقال، عبارتی به نقل از حدائق السحر آوردیم مشعر بر اینکه اگر در بیت «ای بتِ سنگین دلِ سیمین قفا / ای لبِ تو رحمت و غمزه بلا» صامتِ آغازی کلمات «سنگین» و «سیمین» و «تو» و «غمزه» را مخفّف یا مشدّد بخوانیم دو وزنِ مختلف به دست می‌آید. نویسنده لغت‌نامه چون این توضیح را نامفهوم یافته گمان کرده است که غرض از مخفّف و مشدّد همان مصوّتِ کوتاه و مصوّتِ بلند است (که البته از این هم معنای روشنی حاصل نمی‌شود). اما توضیح حدائق السحر چندان هم نامفهوم نیست، بلکه فقط خلافِ عرف و عقل سلیم می‌نماید و حتّی باورکردنی نیست که شاعر با این تلفّظ تصنعی بخواهد دو وزن مختلف درست کند. حال اگر خود ما سعی کنیم که حروف مذکور در این شعر را، هرچند عجیب بنماید، با تشدید تلفّظ کنیم خواهیم دید که با این تلفّظ واقعاً به وزن «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» می‌رسیم، و اگر همین حروف را به تخفیف بخوانیم واقعاً به وزن «مفتعلن مفتعلن فاعلن» دست می‌یابیم. پس سخن حدائق السحر درست درمی‌آید و با وزن دلخواه تطبیق می‌کند. ولی آیا صحیح‌تر – و نیز ساده‌تر – آن نبود که بگوید اگر مصوّت پایانی کلمات «بت» و «دل» و «لب» و «رحمت و» را یک بار با کشش کوتاه و بار دیگر با کشش بلند تلفّظ کنیم همان دو وزن مورد نظر را به دست می‌آوریم؟

چرا این را نگفته است؟ زیرا از دید عروض قدیم، مصوّت‌های کوتاه، که آنها را «حرکات» می‌نامند، چون در کتابت نمی‌آیند جزو حروف شمرده نمی‌شدند و در نتیجه واقعیّت عینی نداشتند، بلکه در حکم زیور کلام بودند که فقط برای حرکت دادن به حروف به کار می‌روند! به عبارت دیگر، اگر این سخن اغراق ننماید، بودن و نبودن آنها یکسان تلقّی می‌شد. برای تأیید این سخن، به معروف‌ترین کتاب در عروض قدیم، یعنی المعجم فی معاییر اشعار العجم^۱، مراجعه می‌کنیم. در صفحه ۱۶۰ غزلی از دقیقی آمده که مطلع آن چنین است:

شب سیاه بدان زلفکانش تو مانند سپید روز به پاکی زُخانش تو مانند

مفاعِلن فَعَلاتن مفاعِلن فَعَلن

در این شعر، «تو مانند» ردیف است و تا پایان غزل عیناً تکرار می‌شود. ما امروز

۱۰) شمس‌الدین محمد بن قیس الرّازی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به تصحیح مدرّس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران [۱۳۳۸].

در خواندن این شعر با هیچ مشکلی مواجه نمی‌شویم و «تو مانند» را به روانی می‌خوانیم و حتی متذکر نمی‌شویم که مصوّت «تو» را، در هنگام خواندن، بفهمی نفهمی کشیده‌تر از معمول ادا کرده‌ایم. اما تلفّظ آن زمان چنین نبوده است (یا تصوّر می‌کرده‌اند که چنین نباید باشد). در آن زمان حرف «میم» کلمه «مانند» را از اوّل تا آخر ابیات این غزل می‌بایست به تشدید ادا کنند (یعنی «تو مانند» را «توم مانند» بخوانند) تا وزن، به گمان آنها، صحیح و مطابق وزن دلخواه از کار درآید! زیرا، به نظر صاحب المعجم، اگر بدون تشدید خوانده شود وزن دچار «بی‌انتظامی ارکان و اختلاف اجزا» خواهد شد. چنین است در جاهای دیگر همین کتاب و در تلفّظ اشعاری دیگر، از جمله در صفحه ۳۰۳ یک بیت آمده که به صورت زیر چاپ شده است، یعنی با علامت تشدید روی حرف اوّل کلمات «جَاه» و «عَدَل»:

در ظلالِ جَاه تو آرایشی دارد بشر در جمالِ عَدَل تو آسایشی دارد جهان
حال آنکه کافی بود که بگوید: در خواندن این بیت، کسره «ل» در کلمات «ظلال» و «جمال» به اشباع، یعنی ممدود، ادا می‌شود. و اگر چنین نگفته برای این بوده است که کسره و فتحه و ضمّه در عروض قدیم «حرکت» اند نه «حرف».

□